

## يك كتاب خواندنی

« آخرین مأموریت »

یا سیر و سیاحتی در اطراف ایران

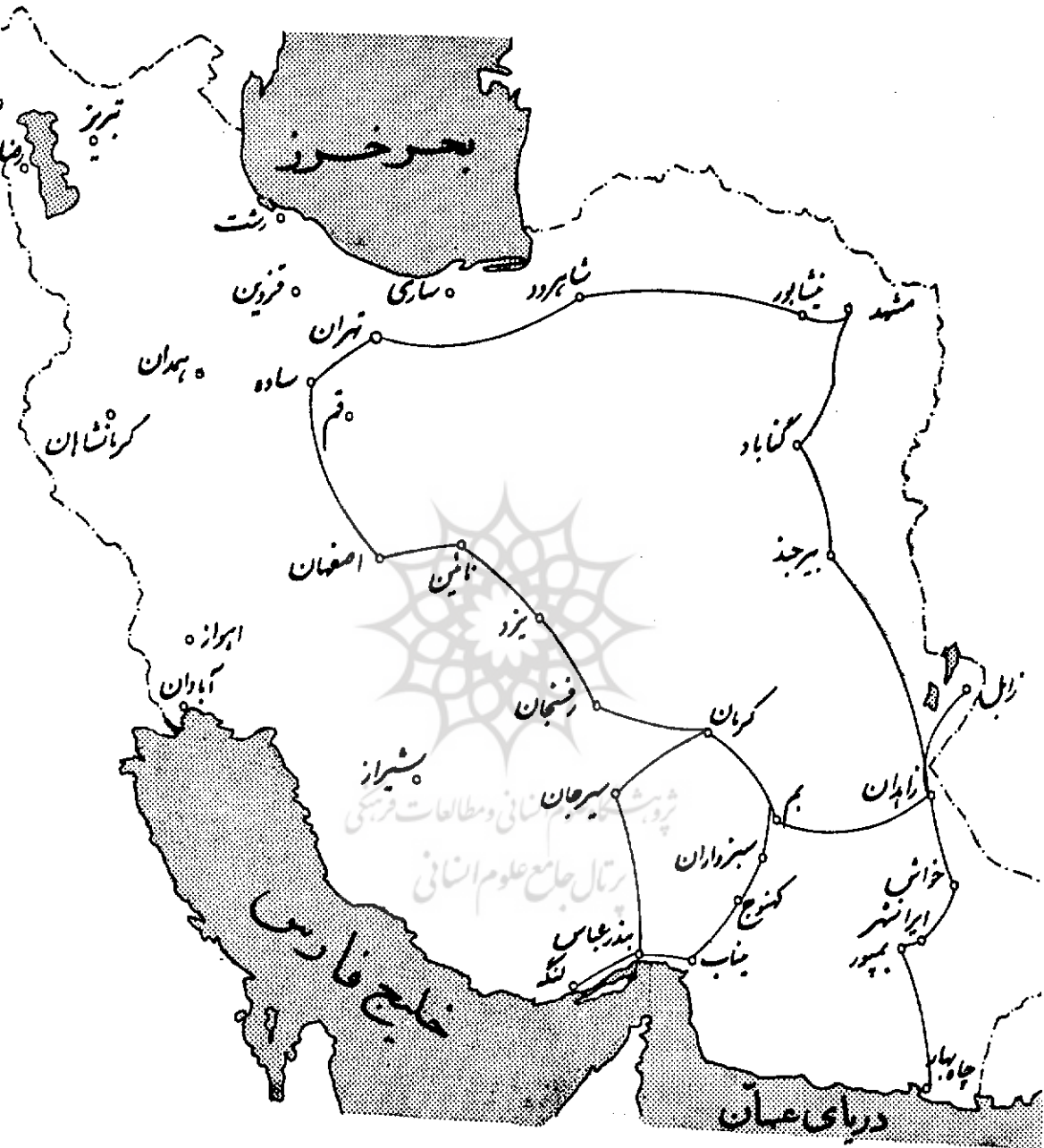
### قسمت سوم

آقای مهدوی از آقای صادق نواب فرماندار کل بنادر و جزایر خلیج شنیده‌اند که در نزدیکی جزایر مذکور در فوق جزیره کوچکی است با اسم «سترو» (بضم اول و تشدید دوم) که اهالی آن دارای پوست سفید و موهای طلائی و چشمان آبی هستند و معلوم میشود که نژادشان صد درصد خارجی است. (صفحه ۱۰۴).

همین فرماندار محترم موضوع دیگری را هم برای آقای مهدوی بیان کرده‌اند که مانیز در اینجا نقل مینمایم :

دایشان اظهار داشتند که در اثر خشکسالی این دوسه سال اخیر مردم جزایر متفرق شده‌اند و جزایر تقریباً خالی از سکنه شده‌است و حتی جزیره‌ای را نام بردند که ساکن آن فعلاً منحصر شده تنها بیک نفر مرد. ساکنان بعضی از جزایر در اثر فقر و بیچارگی کوچ میکنند ببنادر شیخ نشین و در آنجا چون با آنها کار و نان و آب و لباس و غیره میدهند سایر مردمان جزایر برای کوچ کردن تشویق میشوند و بیم آن میرود که کم‌کم این جزایر خالی از سکنه شود. (صفحه ۱۰۴).

و نیز باید دانست که اهالی این بنادر و جزایر سنی (اغلب شافعی مذهب) هستند و در جزایر فقط مستخدمین دولت شیعه هستند ولی در بنادر تقریباً ثلث اهالی شیعه‌اند. در بندر عباس اکثریت اهالی شیعه‌اند و سنی‌ها را «داوزی» (بکسر اول و فتح دوم) میگویند زیرا نوعاً از اهالی اوز که از توابع لارستان فارس است میباشد. در بندر لنگه شیعیان را بحرینی میگویند زیرا آنان از جزیره بحرین آمده‌اند. (صفحه ۱۰۴)



خط سیروسیاحت صاحب «آخرین مأموریت» و خوانندگمان  
مقاله حاضر

## مخنث‌ها

موضوع دیگری که در بنادر از لحاظ اجتماع اهمیت زیادی دارد موضوع مخنث‌ها یا بلهجه محلی «مخنث» است<sup>۱</sup> که اکنون مدتهاست موقوف شده ولی از قراری که میگفتند مخنث‌های پیره‌نوز در خانواده‌ها باقی هستند و بشغل خود ادامه میدهند و منشاء این عمل را که خلاف انسانیت است فقر اقتصادی باید دانست باین معنی که از یک طرف مردها حاضر بزن گرفتن و بچه‌دار شدن نبوده‌اند و از طرف دیگر پدر و مادر پسرها نیز که استطاعت نداشته‌اند که از عهدهٔ مخارج فرزندان خود برآیند آنان را بصورت زنان نازا در آورده بمرود دیگری میداده‌اند. (صفحه ۱۰۵).

اکنون عازم بندر خمیر و بندر لنگه هستیم. رودخانهٔ کل (بضم اول) بین بندر عباس و بندر خمیر طغیان کرده است و جیب بزحمت پیش میرود. در قهوه‌خانه‌ای پیاده میشویم که نفسی تازه کنیم.

مؤلف با ذوق «آخرین مأموریت» ازین قهوه‌خانه توصیفی مینماید که آب بدهان خواننده می‌آورد. خودتان بخوانید و تصدیق فرمائید. میگوید:

«درین قهوه‌خانه دو زن جوان رشید بلند قامت با برقعهای کذافی مشغول خدمتند. لباس آنها و روپوش سرشان تمیز و نسبتاً از پارچهٔ گران قیمت است. زینت آلات



(سه نفر از زنان بنادر جنوب با برقع‌های محلی و یا لولو خرخرهای خودمانی)

۱- این کار عبارتست از اینکه جوانان ذکور را بوسیلهٔ عملیاتی بصورت زنان در آورده مردها با آنها مزاحمت میکردند و در کتاب محقق دربارهٔ مسافرت و سیاحتش بدور ایران تفصیلاتی درین باب آمده است. (ج. ز).

کردن و گلدوزی پارچه شلوارشان نمایان وزاهد فریب است و مخصوصاً قامت زیبا و حرکات رعونت آمیز آنان فتنه انگیز است ولی برقع صورت و دستهای سیاه و پاهای برهنه و خاک آلودشان انسان را از هر چه زن است بیزار مینماید». (صفحه ۱۰۹)

زنان بنادر جنوب ایران در چادر هستند و برقی بصورت می بندند که پیشانی و گونه ها و بینی را می پوشاند و چشمهای سرمه کشیده از زیر آن نمایان است و در زیر برقع چوبی تعبیه کرده اند که برقع بدان متصل است و باین چوب بینی را بهر شکلی که مایل باشند در می آورند یعنی بینی را بصورت خوشکلی در می آورند که نقص و عیب طبیعی آن معلوم نشود». (صفحه ۱۰۵).

مؤلف دانشمند «آخرین مأموریت» از تعصبات مذهبی که در صفحات بنادر و جزایر جنوب وجود دارد مطالب بسیار عاقلانه و عارفانه ای آورده است و موضوع را باین جمله پایان رسانیده است که در حقیقت زبان حال هر آدم با فهم و با انصافی باید باشد :

«متأسفانه هنوز در گوشه و کنار این کشور و سایر ممالک اسلامی از هر دو طایفه سنی و شیعه گروهی دیده میشوند که تعصبات خود را دارند و اینان همان مردمانی هستند که شیخ جامی خود را از آنها ندانسته و در حقیقت گفته است :

«ای مغبچه دهر بده جام می ام	کاید ز نزاع سنی و شیعه قی ام ،
«گویند که جامی چه مذهب داری	صدشکر که سگ سنی و خیر شیعه می ام»

(صفحه ۱۱۵)

آقای مهدوی در اختلافاتی که بین سنی و شیعه وجود دارد در نهایت صراحت و سادگی و حذاقت مطالب موجزی در چند صفحه بیان نموده است که بسیار سودمند است و مانند آنرا در جایی ندیده و نخوانده بودم :

ایشان نظر خود را درباره بندرلنگه در چند کلمه ذیل خلاصه نموده اند :

«باری بندرلنگه روزی خیلی آباد بوده است ولی مدتهاست رو بخرابی میرود و حالیه خرابه ای بیش نیست اما استعداد آبادانی دارد». (صفحه ۱۱۶)

### بی آبی شدید

در خصوص بی آبی آن ناحیه میخوانیم :

«یکی از آموزگاران اینجا برای ما نقل میکرد که طفلی شیرخواره دارد که مریض شده بود. دکتر برای او دوائی تجویز کرده بود که باید با آب شیرین بطفل خوراندند شود و او هر روز عصر از ساعت چهار بعد از ظهر که مدرسه تعطیل میشده است تا نیمه شب با موتورسیکلت برای تهیه یک بطری آب شیرین بحوالی اطراف میرفته و در ته بر که ها تفحص میکرد تا بلکه بتواند یک بطری آب تهیه کند ولی الحمدلله حالیه در اثر بارندگی اخیر بر که آب شیرین دارد و معلوم است که اهالی تا بچه اندازه خرسند خواهند بود». (صفحه ۱۱۷).

برای حفظ آب باران مردم آن صفحات آب انبارهای میسازند که معمولا در مسیر سیل واقع است و برای اینکه آب سردمانند عموماً آب انبارها را میپوشانند بطوریکه از دور آب انبار بصورت گنبدهای مساجد نمایان است. این آب انبارها را در اصطلاح محلی «برکه» (بضم اول) میگویند و معمولا بشکل استوانه است و غالباً تا چهل متر عمق دارد و گل ولای که در اثر تصفیه آب در ته برکه میماند گاهی تا پانزده متر میرسد که باید آنرا لارویی کنند و بعضی از ارباب خیر در وصیت نامه خود برای نیل بثواب آخرت لارویی برکه را وصیت میکنند. (صفحه ۱۱۷).

### مرضی رشته

ما ایرانیان دربارهٔ مرض رشته یا با اصطلاح محلی مرض «بیوک»، که از آب این برکه ها تولید میشود چیزها شنیده ایم، مهدوی مینویسد :

«باتجاریبی که اخیراً به مل آمده معلوم شده است که تخم این کرمها که بفرنگی آنرا «*Filaire de Médine*» میخوانند پس از نمو در آب بصورت «لارو» در آمده داخل بدن حیوانات کوچکی بنام «سیسکلوس» (*Cyclops*) میشود و این حیوانات مانند دانه های خاکشیر در آب حوضها و آب انبارها و چاهها دیده میشود و آنرا بطور عموم «خاکشیر حوض» میگویند. در اثر آشامیدن آبی که دارای این نوع خاکشیر حوض باشد «لارو» کرم داخل بدن انسان میشود و در عضلات نمو میکند و تولید مرض رشته یا بیوک مینماید». (صفحه ۱۱۸). این مرض در کلیه نقاطی که از آب باران (برکه) می آشامند وجود دارد و از آن جمله در بلوچستان هم پیدا میشود و بلغت بلوچ، آنرا «راکو» مینامند. (صفحه ۱۱۹). گاهی طول کرم تا یک متر هم میرسد و گاهی نیز در بدن یک نفر چندین «رشته» پیدا میشود. با کوچکترین غفلت و بی احتیاطی بدن کرم پاره میشود و بدن چرک میکند و باعث شدت مرض میشود و گاهی نیز منجر بمرگ مریض میشود». (صفحه ۱۱۹)

مؤلف دانشمند درین مورد چنین نوشته است :

«من حدس میزنم که قصه ضحاک مار دوش اگر صحیح باشد این شخص دچار مرض رشته بوده است».

چیزی که هست همچنانکه خود ایشان تردید کرده اند گویا داستان ضحاک اساس تاریخی نداشته باشد.

### گشتی سازی ایرانیان

در کنار دریا جمعی نجار مشغول ساختن کشتی هستند. از قراری که میگویند هر کشتی دوازده هزار تومان تمام میشود که سه چهار هزار تومان آن قیمت موتور است. این

صنعت کشتی سازی درین ناحیه رواج کلی دارد و از قرار معلوم کشتیهای ساخت ایران تا سواحل شرقی آفریقا هم طالب و خریدار دارد و تا بدانجا میرود. (صفحه ۱۲۰)

آقای مهدوی در ضمن مطالبی که راجع باین صفحات نوشته اند مکرر از وفور مار در آن صفحات سخن رانده اند و معلوم میشود خداوند تعالی نعمت خود را بمردم آن منطقه بحد کمال رسانیده است. از مردگوری صحبت میدارند که با ما مانند تسبیح بازی میکرده و گفته بوده است که پدران ما همه دعا خوانده بودند و اگر در جایی مار پیدا شود ما را خبر میکنند و مار را میگیریم. از او میپرسند تو که چشم نداری چگونه مار را می بینی و میگیری. در جواب میگوید من چشم ندارم ولی مار چشم دارد و مرا می بیند و خودش نزد من می آید.

راقم این سطور هم از اشخاص موثق ۳ چیزها درباره مارگیرها شنیده ام که واقعا تعجب انگیز است.

### اقلیت های مذهبی

مؤلف منصف «آخرین مأموریت» در موقع صحبت از اقلیت های مذهبی در ایران نظر بسیار صحیح و بجائی را بمیان میگذارد که از هر جهت وارد و درست بنظر میرسد. میفرماید:

«در کشوری که یهودیان و مسیحیان و زردشتیان هر یک شرعیات خود را درس میدهند حق این است که برادران اهل تسنن ما هم شرعیات خود را تدریس نمایند تا رفع گله و شکایت آنها هم بشود» (صفحه ۱۲۴)

اگر در میان خوانندگان این سطور کسی مایل باشد در خصوص اصل مذاهب اربعه اهل تسنن و اختلاف آنان با تشیع اطلاعات درست و جامع و موجزی بدست آورد باید صفحات ۱۲۵ تا ۱۲۹ کتاب «آخرین مأموریت» مراجعه نماید تا تصدیق نماید که مؤلف در نهایت خوبی از عهده این کار برآمده است و فی الواقع مستحق آفرین است.

امروز پس از حرکت از بندر لنگه بشهر میناب میرسیم. میناب در ۱۰۸ کیلومتری بندرعباس در نزدیکی رودخانه بزرگی واقع است و از هر طرف تا ده دوازده کیلومتری نخلستانهای بسیار وسیعی آنرا احاطه کرده است. میگویند بعد از نخلستانهای بصره این نخلستانها بزرگترین نخلستانهای دنیاستند و تعداد اصل آنها را تا هفت میلیون تخمین زده اند و شاید زیادتر هم باشد. میناب شهر کوچکی است و تا دریا قریب به شش هفت فرسنگ فاصله

- ۱ - آیا در مدارس حرفه ای ما این کار را بشاگردان می آموزند و یا عموماً بهمان نجاری معمولی که چندان مشتری و طالبی هم ندارد اکتفا مینمایند. (ج.ز)
- ۲ - و از آن جمله از مرحوم احتشام السلطنه علامیر که درین باب در زمانی که حکومت کردستان میداشته داستانهای بسیار شنیدنی نقل میکرده (ج.ز)

دارد و موزهای خوراکی در آنجا بعمل میآید و لیموترش آن هم معروف است. افسوس که خرمای آن ناحیه زیاد خوب نیست (صفحه ۱۳۰ و ۱۳۱)  
 درحوزه میناب و آن اطراف املاک وقف زیاد است. درحوزه بندر عباس و حوزه کرمان اجاره بندیهای جدید صدی هفتاد و هشتاد و حتی صد و گاهی چند برابر و تاشش برابر قدیم دیده شد که اضافه شده بود. (صفحه ۱۳۱)

### خارخانه

در این صفحات چون هوا زیاد گرم میشود اطاقهایی از خارتهپه میکنند که آنرا «خارخانه» میخوانند. اطراف آنرا نهر آب جاری میسازند و روزهای گرم تابستان باین خارها آب میباشند و موقعی که هوا از این خارها عبور میکند آب را تبخیر میکند و سرد میشود و لذا خارخانه تقریباً ده پانزده درجه حرارتش نسبت بخارج کمتر است. در بعضی نقاط خارخانه را «آدر بند» میخوانند زیرا «آدر» (بضم دال) یا «آدور» نام درختی است که از شاخه های آن خارخانه میسازند. نام دیگر این اطاقهای تابستانی «یخ تکن» (بفتح اول و سوم و چهارم) است و اطاقهای زمستانی را «کن توك» (بفتح اول) گویند. (صفحه ۱۳۳) ۲

### قسمت چهارم

از میناب بسمت سبزواران (جیرفت) حرکت میکنیم و بقصبه کهنوج میرسیم که شبهای آن بسیار ملایم است و خود اهالی اشماری دارند و از آن جمله است:

خوشا کهنوج ، خوشا شویاد کهنوج ۳ خوشا کهنوج ، خوشا مهابت کهنوج ۴

در کهنوج شب صدای مارها گوش را نوازش میدهد. مهدوی مینویسد «من صدای مار را میشناسم و حتی بوی مار را از چند متری تشخیص میدهم. وی میافزاید که بوی مار شبیه

۱ - راقم این سطور معتقد است که آینده و رفاه ایران بسته بتوسعه کشاورزی است و اصلاح جنس محصولات و از جمله همین خرما یکی از کارهای زراعتی لازمی است که توأم با صدها کارهای عمده دیگر باید بعمل آید. (ج.ز)

۲ - راقم این سطور خاطر دارد زمانی که در تابستان ۱۹۱۵ میلادی (جنگ جهانی اول) در بغداد مقیم بود در تابستان منافذ سردابها را با پشته های یخچة خشک می پوشانیدند و بر آن آب می پاشیدند و باد بر آن وزیده هوا را خنک و مطبوع و معطر میساخت. (ج.ز)

۳ - تب باد .

۴ - معروف است «علی الصباح نشا پور و خفتن بغداد». از خفتن در بغداد خیری ندیدم ولی شنیده ام که صبح نشا پور تعریفی است (ج.ز)

بوهائی که در محیط ما بدماغ میرسد نیست ولی چون من مدتها دبیر فیزیک و شیمی بوده‌ام ۱ و در لابراتوار زیاد کار کرده‌ام بوی مار را میتوانم ببوی «اکسیدازتیک» و «اکسیدازتوه» که از تجزیه ترکیبات ازتی تولید میشود تشبیه کنم. صبح نزدیک مستراح سوراخهایی دیدم که تشخیص دادم سوراخ مار است چونکه سوراخ مار در زمین عموماً عمودی است در صورتی که سوراخ موش و سایر حیوانات مایل است و اینکه میگویند «مار تار است نشود پسوراخ نمیرود» باید اشاره بهمین نکته باشد. (صفحه ۱۳۶)

### مار صاحبخانه

مهدوی درین مورد داستان شیرینی حکایت میکند. میگوید در شیراز بودم و ماری بزرگ در خانه استیجاری من پیدا شد. صاحبخانه مراجعه کردم و خواستم فسخ معامله بکنم. گفت مانعی ندارد این مار صاحبخانه است. گفتم اگر او صاحبخانه است پس شما چکاره اید و خوب است اجازه بدهید مال الاجاره را هم باین صاحبخانه بدهم. (صفحه ۱۲۷).

در کهنوج تعداد مردها بسیار کم است و تقریباً هیچ دیده نمیشود و ساکنین آن زنان و کودکان و پیر مردان شده‌اند و دیگران همه رفته‌اند به بنادر جنوب و به جزایر خلیج فارس برای کار و کسب و چون درین ناحیه زشت میدانند که دست زن و بچه را گرفته همراه ببرند مردها رفته‌اند و زنها و بچه‌ها مانده‌اند. نقل کردند که هر هفته که پست می‌آید بیش از دوازده هزار تومان همراه پست است که مردها برای خانواده و زن و بچه خود از جنوب فرستاده‌اند.

شب دوم اقامت در کهنوج صدای مار بیشتر گردید. رفقا نمیخواستند باور کنند که اینهمه سروصدا از مار است ولی معلوم شد که واقعاً صدها مار در حیاط در حرکتند و غوغا راه انداخته‌اند. و گفتند این مارها گاهی دسته جمعی بحرکت می‌آیند و از خانه‌ای بخانه‌ای دیگر میروند و آن شب مهمان نوازی کرده بدیدن ما آمده بودند. و نیز گفتند که گاهی اتفاق می‌افتد که مارها در حین حرکت تلاقی فریقین واقع میگردد و بین آنها نزاع برمیخیزد و بجان یکدیگر می‌افتند. (صفحه ۱۴۰).

از خصوصیات دیگر این صفحات این است که بوته کرچک بزرگ میشود مانند درخت بطوری که اطراف مدرسه قصبه را که کرچک کاشته بودند مثل آن بود که درختهای چهار پنج ساله کاشته باشند و ماچای را در زیر سایه درختهای کرچک صرف کردیم و دو عدد صندلی و یک میز و دو نفر در زیر سایه یک درخت نشسته بودیم و درختهای بزرگتر از آن درخت هم بسیار بود. چنانکه میدانید کرچک که دانه‌های کوچک روغنی میدهد در تهران ارتفاعش معمولاً بیش از نیم متر

۱ - حال تصدیق میفرمائید که همچنانکه مذکور گردید مؤلف «آخرین ماوریت» واقعاً همه فنّه حرفه‌ای است و گذشته از خط و نقاشی و نقشه کشی و علم ریاضی و مساحت و هندسه و فقه و اصول و تصوف و حکمت در رشته فیزیک و شیمی هم سمت استادی داشته است. خداوند امثالش را زیاد کند که از دست علمای بی علم و پر مدعا دچار خفقان هستیم. (ج.ز)



نمیشود و حکم پوترا دارد در صورتیکه در اینجادرخت کرچک به پنج شش متر میرسد و چندین سال دوام مینماید و کلفتی اصله اش از کلفتی میچ دست مردانه بزرگتر میشود. سیاح معروف ونیزی مارکوپولوکه در قرن هفتم هجری از کرمان و بلوچستان گذشته است این درختهای کرچک را دیده و گمان کرده است نوعی از چنار است و میوه اش راشبیه میوه شاه بلوط توصیف کرده و با تعجب زاندا الوصفی از آن سخن رانده است. (صفحه ۱۴۲)

### قسمت پنجم

امروز میرسیم به کرمان. یاقوت حموی<sup>۹</sup> نوشته است که شهر کرمان در زمان سلجوقیان از بهترین و آبادترین شهرهای ایران بوده است ولی در قرون بعد روپویرانی گذاشت و ویرانی آن در زمان امیر تیمور بحد اعلی رسید. معامله آقا محمدخان قاجار با اهالی این شهر مشهور است. قساوت را بجای رسانید که انسان نمیتواند باور نماید. مهدوی درین باب مینویسد:

« نه تنها زنان کرمان را تسلیم قشون خود کرد و سر بازان را تشویق کرد که ناموس آنها را هتک کنند و بقتل برسانند بلکه دستور داد که بیست هزار جفت چشم باو تقدیم نماید. بدقت این چشمها را میسرمد و بسرداری که مأمور اجرای این عمل وحشیانه بود گفت اگر یک جفت کم باشد چشمهای خود را خواهم کند. بدین طریق تقریباً تمام جمعیت ذکور شهر کور شد و زنان شان مانند برده تحویل قشون داده شد» (صفحه ۱۴۸)

### برادران زرتشتی ما

در شهر کرمان تقریباً پنج هزار نفر برادران زرتشتی ما زندگی میکنند. مهدوی مینویسد:

« من درین آنها بعضی را دیدم که برای انجام کارهای خود از قرآن استخاره میکردند و بزیارت حضرت رضا بشهد میرفتند و شنیده شد که در میان آنها بسیارند اشخاصی که بکر بلا و نجف هم زیارت میروند» (صفحه ۱۴۹)

۱ - یاقوت حموی مؤلف کتاب جغرافیای معروف «معجم البلدان» از علمای قرن هفتم هجری است و آشنائی مؤلف «آخرین مأموریت» با او میرساند که آقای مهدوی دارای مطالعات دامنه داری در تاریخ و جغرافیا هستند و با مؤلفین عربی زبان و عربی نویس هم آشنا هستند.

۲ - راقم این سطور وقتی «تاریخ کرمان» وزیر را که با تصحیح و تحشیه محققانه دانشمند گرامی آقای دکتر باستانی پاریزی بچاپ رسیده است مطالعه میکردم در صدد برآمدن صورتی تنظیم نمایم تا معلوم شود که شهر بیچاره کرمان در همین هشت نه قرن اخیر چند بار میدان خونریزی و قتل عام و غارت و آتش شده است و براستی دلم برای این مردم بی صاحب و بی یار و یاور خیلی سوخت. خداوندخانه ظلم و ستم را خراب کند. (ج.ز)

## شبهای کرمان

زیبایی شبهای کرمان مشهور است و صاحب «آخرین ما موریت» در وصف آن میفرماید:  
 «هوای کرمان صاف و آسمان شفاف است بطوریکه در شب انسان گمان میکند ستاره‌ها  
 بزمین نزدیک شده‌اند. بقدری آسمان صاف و باصفا و لذت بخش است که قابل توصیف نیست...  
 در هر حال سخن کوتاه. یدرک و لا یوصف است» (صفحه ۱۴۹)

راقم این سطور، چنانکه مکرر گفته و نوشته است، عاشق شبهای پرستاره ایران  
 است و از آن جمله در توصیف شبهای صفحات کرمان در ضمن داستان «شورآباد» شرح ذیل را  
 نوشته است ۹:

«رفقا زیر آسمان شبانگاهی رو با آسمان دراز کشیدند و وارد عالمی شدند که  
 خارج از حیز بیان است. در بالای سرشان آسمانی پدیدار گردید چنان پر شکوه و زنده و فروزان  
 که مانند آنرا در بیداری و بلکه در خواب هم هرگز ندیده بودند آسمان آن صفحات مشهور  
 است. شب با آن همه ستاره درخشان و هوای صاف و شفاف بمنزله خلعتی است شاهانه، مزین  
 بهزار گوهر شب چراغ که اندام پر جراحیّت زمین زشت و شرمسار را میپوشاند. کروورها ستاره  
 در سرتاسر آسمان بیکران روشن شده ستاره‌هایی که در جاهای دیگر کوچک بنظر میرسند در  
 آنجا چنان بزرگ و مشتعل و فروزان بودند که مایه حیرت انسان میگردید. آنهمه ستاره بقدری  
 نزدیک بنظر میآمد که پنداشتی اگر دست را بلند کنی میتوانی بگیری و پائین بیاوری، بقدری  
 نزدیک و پرتلؤلؤ بودند که انسان خودش را در میان آنها میدید و چنان مینمود که در وسط آنها  
 افتاده باشد، از هر ستاره‌ای تار زرینی مانند ابریشم آتقین بجان زمین سرازیر بود و انسان دلش  
 میخواست آن تار را بگیرد و بالا برود تا ب ستاره برسد. ستاره‌ها مثل قلب پرندگان تشنه و  
 گرم‌زده در طپش و در ضربان بودند و این طپش بقدری محسوس بود که پنداشتی صدایش شنیده  
 میشود. ستاره‌ها نبض خلقت بودند و مانند نبض میزدند و خلاصه آنکه چراغانی آسمانها بود،  
 یکی دو سال پیش کمیسیون ملی سویس برای یونسکو بمنظور آشنا ساختن اهالی سویس و بخصوص  
 معلمین مدارس با تمدن و فرهنگ و ادبیات ایران در جاهای بسیار باصفا و کوهستانی مجالسی  
 ترتیب داده بود و راقم این سطور نیز در آن مجالس کفشدار فضلا و دانشمندی بود که برای  
 سخنرانی دعوت شده بودند. من همین داستان «شورآباد» را هم بزبان فرانسوی و آلمانی در  
 آن مجالس خواندم و وقتی ب وصف مناظر شبانگاهی جنوب ایران رسیدم مستمعین که شاید از  
 زور کسالت مغلوب خواب شده بودند همه یکباره بیدار و هشیار شدند و بایکدنیا شوق درخواست  
 تکرار آن جمله‌ها را خواستند و از شما چه پنهان خودم هم در عالم خیال خودم را در زیر آسمان  
 پرستاره وطن دیدم و برسم پاداش جام لذت‌رآ لبریز ساختم.

۱ - از آقای مهدوی معذرت میطلبم که نخود هر آشی شده‌ام و در میان سخنان  
 لذت بخش و آموزنده ایشان جسارت و وزیده از خود و گفته خود سخن میرانم. پیر شده‌ام و  
 سالخوردگی با پرگوئی هم‌راکب است و اساساً از جمله معترضه خوشم می‌آید و معتمد که:  
 خوشتر آن باشد که ذکر دلبران گفته آید در حدیث دیگران (ج.ز)

## شاه نعمت‌الله ولی

مهدوی از مقبره شاه نعمت‌الله ولی در ماهان کرمان بتفصیل سخن میراند و مطالب بسیار سودمند درباره درویشی و عرفان و تصوف میگوید که همه شنیدنی است و از آن جمله تذکر میدهد که نسبت طریق سید به معروف کرخی میرسد و ام السلاسل است و در این سلسله بسط غالب است و از او را میگوید که سبب قبض شود منع گردیده است. و از قلندری و بیقیدی و لا بالگیری نهی شده است و ازین رو میتوان گفت که طریقه و مسلک و مکتب سید نسبت بطریقه‌های سابق تقریباً یک نوع انقلاب و «رولوسیون» درویشی است بخصوص که طرفداران این طریقه نباید لباس مخصوصی داشته باشند و لباس را سرمایه‌گدائی و بیکاری و درویشی قرار بدهند. (صفحه ۱۶۳)

مهدوی درین مورد میگوید همچنانکه شاه نعمت‌الله ولی خدمت چهار صد پیر کرده و در حقیقت چهار صد فکر و طریقه مختلف و گوناگون را در خود حل و هضم نموده و از آن همه یک سلسله و یک طریق بوجود آورده و در واقع با ایجاد مکتب خود خدمت بزرگی بتصوف و جلوگیری از تشمت آن نموده است روزی پیشوا و مصلح بزرگی پیدا خواهد شد که بهر اسمی باشد، خواه قطب یا دلیل و یا هر نام دیگری تمام مکاتب و طرق فعلی تصوف و سلاسل مختلف را از هر مذهب و ملتی که باشند و از هر رنگ و نژادی در خود حل و هضم خواهد کرد و از آن مکتب جدیدی متناسب با زمان بوجود خواهد آورد. (صفحه ۱۶۵).

## اردیبهشت در ماهان

مهدوی از قضا در اول اردیبهشت به ماهانی که سر تا پیا صفا و روحانیت است رسیده و درین خصوص مینویسد:

«امروز در این محل با صفا و با طراوت معنی شعر سعدی را که میفرماید:  
 «اول اردیبهشت ماه جلالی الخ»

درک کردم و امروز اولین اردیبهشت ماه در دوره عمر من است که با این لطف و صفا بر گزار میکنیم زیرا در تمام دوره عمر ماههای اردیبهشت را یا محصل بوده‌ایم و یا ممتحن و لطف اردیبهشت را تا حال درک نکرده‌ام و بقول محصلی که گفته «اردیبهشت ماست که اردی جهنم است» در تمام عمر اردیبهشت را اردی و جهنم گذرانده بودم» (صفحه ۱۷۲).

۱ - چنانکه میدانید قبض در نزد صوفیها و در اویش و عرفا بمعنی غم و حزن و گرفتگی و فرسودگی خاطر و ضمیر است و بسط بر عکس بمعنی مسرت و انبساط و روشنی و خوشی و شادمانی خاطر است.

۲ - خدا میداند چقدر زیادند مسلمین مدارس ما که میتوانند با مهدوی هم زبان و هم صدا بشوند و آیا جا ندارد که ما در اینجا از آنها در نهایت خضوع و خشوع قدر دانی کنیم و برای آنها از جان و دل رفاه و عافیت و آمرزش بطلبیم (ج. ز).

### مشتاقعلی شاه

در کرمان باید بزیارت مشتاقیه یعنی مقبره مشتاقعلی شاه برویم . میپرسید مشتاقعلی شاه کیست. گوش بدهید تا خود آقای مهدوی که حکم لوح محفوظ را دارد برایتان حکایت نماید :

«میرزا محمد مشتاقعلی شاه در سال ۱۲۰۶ هجری قمری بحکم ملا عبدالله کرمانی بقتل رسیده یکی از مریدان او میرزا محمد تقی مظفرعلیشاه کرمانی بوده است از بزرگان علم و فضل که در کرمانشاهان بسال ۱۲۱۵ بوسیله آقا محمدعلی بهبهانی مسموم و مقتول گردید و اینجانب مکرر در کرمانشاهان بزیارت قبر قاتل و مقتول نائل گردیده‌ام و برای هر دو طلب مغفرت کرده‌ام که هر کدام بعقیده قلبی خود عمل کرده باشند خوشا بسعادتشان و هر کدام ریاکاری کرده باشند خود دانند و عدل الهی» (صفحه ۱۸۲)

در این مورد صاحب «آخرین مأموریت» مطلب بسیار قابل توجهی را تذکر میدهد و میفرماید :

«در تاریخ تصوف سه قضیه با کمال شباهت دیده میشود: یکی شمس تبریزی و مولانا محمد بلخی، دوم قضیه مشتاقعلی شاه و میرزا محمد تقی مظفرعلیشاه کرمانی، سوم قضیه سعادتعلی شاه طاوس العرفاء اصفهانی و سلطانه‌لشاه گنابادی که هر سه نفر دانشمند بزرگ مجذوب سه درویش تقریباً درس نخوانده میشوند و هر سه نفر تألیفات خود را بنام مرشدهای خود مینویسند چنانکه دیوان اشعار مولانا بنام «دیوان شمس تبریز» است و دیوان اشعار مظفرعلیشاه بنام مشتاق است و اغلب کتابهای سلطانه‌لشاه بنام سعادتعلی شاه است» (صفحه ۱۸۲)

### مسجد علی اصفهان

مهدوی علاقه زیادی به بناهای تاریخی دارد و در طی کتاب خود درباره بسیاری از مساجد و مدارس و تکایا و ابنیه تاریخی مطالب سودمند نوشته است و از آن جمله مینویسد وقتی در ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ در اصفهان بنا بود خیابان محمد رضا شاه پهلوی را از خیابان چهارباغ تا مسجد علی و هارون ولایت امتداد بدهند چیزی نمانده بود که مسجد بسیار عالی و زیبایی حاج محمد جعفر آباده‌ای ازین برود و هر قدر در جلوگیری اقدام کردم بجائی نرسید و گوش شنوائی ندیدم و سرانجام یقین کردم طمع در آجر مسجد کرده‌اند و لذا شرحی بداره کل باستانشناسی و با آقای سید محمد مصطفوی مدیر کل آن اداره نوشتم و مشارالیه هم الحق مساعدت کرد و خداوند خیرش بدهد مسجد را از دست این طماعان که قیصریه را بخاطر دستمالی آتش میزنند نجات داد. (صفحه ۱۹۱)

در اینجا مهدوی جمله‌ای آورده است که بهترین معرف صفات روحی و معنوی اوست و از صدمقاله گویاتر است. مینویسد :

۱- آیا آقا محمدخان قاجار وقتی بیست هزار جفت چشم در شهر کرمان درآورد بعقیده قلبی خود عمل نمیکرد و خیال نمیکرد که در نفع ابران و در خیر و صلاح عامه است . پس شاید نتوان عقیده قلبی را تنها ملاک خیر و شر قرارداد. (ج.ز.)

روزی که نامه آقای مصطفوی رسید و مژده آورد که این مسجد جزء آثار باستانی شده است یکی از بهترین و خوشترین روزهای زندگی من است و شمنی را که از دیدن این نامه بمن دست داد هیچگاه فراموش نخواهم کرد» (صفحه ۱۹۲).

\*\*\*

## پایان

مانیز خوب است مسافرتان را در همینجا ببایان برسانیم. امیدوارم کسانی که در این کاوان با ما همپالکی و همکجاوه بوده اند از سفر خود راضی باشند و تصدیق فرمایند که همچنانکه در آغاز حرکت وعده داده بودیم این سیروسپیاحت را هم دلپذیر و هم سودمند و هم آموزنده بدانند .

اکنون وقت آنست که از یزدان پاک درخواست نماییم که امثال و نظایر نویسنده کتاب «آخرین مأموریت» را زیاد فرماید چون اگر هنوز در کشور ما چیزهایی از قبیل ذوق و هنرمندی و عشق بملم و معرفت و علاقه و دلبستگی بکار مفید و انجام وظیفه و خدمتگزاری بنوع که تنها عوامل دوام و بقای سیادت و استقلال و رستگاری و تمدن و آبرومندی است باقی مانده است تنها از برکت وجود همین قبیل اشخاصی است که کم نام (و چه بسا گمنام) چندان در طلب نام و شهرت نیستند و در قبال پاداش جزئی که میتوان آنرا بمشایخ و نمیری تعبیر نمود دلخوش میدارند و از بام تا شام و از جوانی تا پیری در تلاش و حرکتند و کارهای مفید بی سروصدا انجام میدهند و الا از آن همه بزرگان باحشمت و جاه و امیران و وزیران باشکوه و جلال (شاید با استثنای انگشت شماری) تاکنون مردم این سرزمین بجز زحمت و دردسر و خودنمایی و خیانت و زیان و خسران و خذلان چیزی ندیده و خیری نبرده اند و الحق که برای ما و آب و خاک ایران وجود و عدمشان یکسان و بلکه عدمشان بر وجودشان ترجیح دارد .

ژنو - دهه اول امر داد ماه ۱۳۴۳ شمسی

❖❖❖❖❖❖❖❖❖❖❖❖❖❖❖❖❖❖❖❖

غلظهای زیر را در شماره دهم تصحیح فرمائید.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶	۹	خاش	خواش
۳۳	۱۱	ضمن	صحن
۳۳	۱۷	هندی	هندسی